نگاه

امکان یا امتناع توانمندسازی اجتماع‌محور

کاوش کامرانی
کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی

بیش از یک دهه است که شـهرداری تهران مفاهیم و موضوعات تسهیلگری، توانمندسازی و اجتماع‌محور را به ترتیب و به مرور در اسناد بالادستی، اساسنامه‌ها و دستورالعمل‌های سازمانی خود وارد کرده است. این موضوعات ابتدا در سـازمان نوسازی و ذیل نهاد اجرایی دفاتر خدمات نوسـازی و سـپس در اداره زنان و خانواده و پروژه ریحان‌شهر و اکنون در سـازمان رفـاه، خدمات و مشـارکت‌های اجتماعـی و ادارات آسیب‌های اجتماعی شهرداری مناطق ۲۲گانه تهران و ذیل نهاد اجرایی پایگاه‌های خدمات اجتماعی به کار بسـته شده‌اند. اگرچه همین مفاهیم در فاصله سـال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۱ در پروژه دفاتر تسـهیلگری و توسعه محلی وزارت کشور نیز به کار گرفته شده‌اند، در این مقاله قصد دارم صرفا تجربه شـهرداری تهران از به‌کارگیری ایـن مفاهیم را مورد تأمل و مداقه قرار دهم.

بر اساس منابع بانک جهانی و برنامه توسعه ملل متحد، مهم‌ترین اصول توسعه اجتماع‌محور عبارت‌اند از:

مشـارکت واقعی مـردم، توانمندسـازی جامعـه، تصمیم‌گیری محلی، پاسـخ‌گویی و شـفافیت، اسـتفاده از ظرفیت‌ها و منابـع بومی، عدالت اجتماعی، پایداری، تقویت سـرمایه اجتماعی، و یادگیری و ظرفیت‌سازی مستمر.

این اصول طی فرایندی چندمرحله‌ای از اطلاع‌رسـانی تا توانمندسـازی ذی‌نفعان و جامعه محلی دنبال می‌شود.

راپاپـورت، توانمندسـازی را فرایندی می‌داند که طـی آن افراد و جوامع کنترل بیشـتری بر زندگی و منابع خود پیدا می‌کننـد. این موضوع هدف غایی توانمندسازی است.

مفاد دستورالعمل‌ها و مسئله توانمندسازی

دسـتورالعمل‌ها تا جایی به‌خوبی مطابق با و براسـاس فرایند اقدامات اجتماع‌محـور و گام‌های شـناخت و اطلاع‌رسـانی، جلب مشـارکت و آموزش رهبران و گروهای محلی نوشته شـده‌اند. مسئله اما از نقطه‌ای شـروع می‌شـود که این دسـتورالعمل‌ها به آموزش اکتفا کرده و آن را نقطـه پایان توانمندسـازی فرض کرده‌انـد. حال آنکه قدرت‌بخشـی و توانمندسـازی گروه‌های محلی و فرودسـت با صـرف آموزش، به‌نوعی محدود و ناقص اسـت و در صورت به‌کارگیری ایـن آموزش‌ها در قالب اقدامات گروهی و نهادمند در راسـتای منافع ذی‌نفعان مختلف -به‌ویژه آن دسـته از ذی‌نفعانـی که کمترین قدرت برای تغییر شـرایط موجود و بیشترین تأثیرپذیری از این شـرایط را داشته‌اند- می‌توان از توانمندسازی افراد سخن گفت.

درک رایج از مشارکت

مهم‌تریـن پایـه نظری توسـعه اجتماع‌محور، نظریه مشـارکت اسـت. آرنشـتاین در مقاله مشهور Ladder of Citizen Participation، مشارکت را در هشـت سـطح طبقه‌بندی کرد. از دیدگاه او، توسـعه واقعی زمانی محقق می‌شود که مردم قدرت تصمیم‌گیری داشته باشند، نه اینکه صرفا در اجـرای برنامه‌ها همکاری کنند. در متون و مفاد دسـتورالعمل‌ها اما مشارکت، تصویر و ترسیمی عمدتا آماری دارد. در واقع آنچه ملاک است تعداد جلب مشـارکت (مشـخصا تعداد جلسـات با مردم و ذی‌نفعان محلی) اسـت. درک موجود از مشـارکت محدود به پایین‌ترین مرتبه آن یعنی مشـارکت صوری و نمایشی اسـت و برای مراتب بعدی مشارکت نه بودجه کافی، نه زمان لازم و نه پشـتیبانی نهادی مؤثر از سوی سازمان متولی وجود نـدارد. مقصود از مرتبه‌های دیگر مشـارکت، مطابق مدل آرنشتاین با عنوان نردبان هشت‌پله‌ای مشارکت، مراتبی نظیر درمان‌گری، اطلاع‌رسانی، مشـاوره، دلجویی، شراکت، و نهایتا تفویض اختیار یا کنترل شهروندی است که در اینجا از تشریح آنها درمی‌گذرم.

اجتماعی یا اجتماع‌محور؟

توسـعه اجتماع‌محور رویکردی اسـت که کنتـرل تصمیم‌گیری و منابع سـرمایه‌گذاری را به گروه‌های محلی و سازمان‌های اجتماع‌محور واگذار می‌کند. مصداق و مؤید دیگر رواج درک فوق از مشارکت، تقلیل برنامه‌های اجتماع‌محور به برنامه‌های اجتماعی نظیر رویداد و جشـنواره و نظیر آن اسـت که در چارچوب دسـتعورالعمل‌های فوق، تعداد قابل توجهی را به خود اختصاص داده اسـت. از سـوی دیگر، در برخی محلات که افراد غرق انواع آسـیب اجتماعی از طلاق و اعتیاد و کارتن خوابی و کودک کار و... هستند جلب مشارکت آنها در اکثر موضوعات و حتی منافع معمول، غیرممکن و ناشدنی است یا دست‌کم در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست. در چنین شـرایطی حتی آموزش، نصیب اکثریت خاموش و فرودسـت و در حاشیه نخواهد شد. و عمدتا اقلیتی مطلع که ربط و ارتباطی با نهادهای اجتماعی محله نظیر سـرای محله دارند از این آموزش‌ها بهره خواهند بـرد؛ زیرا آن اکثریت تقریبا یا بی‌خبرند یا آموزش‌ها را بی‌ارتباط با منافع و شرایط زندگی‌شان می‌دانند.

به همین دلیل لازم اسـت حساس‌سازی و اطلاع‌رسانی و تأمین منافع، به گونه‌ای مؤثر، هدفمند و گسـترده در طول یک بازه زمانی نه‌چندان کوتاه برای ترغیب و درگیرکردن ذی‌نفعان و گروه‌های فرودسـت به کار بسـته شود تا جلب مشارکت و توانمندسازی‌شان میسر شود. این شاید تنها دلیل منطقی برای تقلیل فعالیت‌های اجتماع‌محور به فعالیت‌های اجتماعی نظیر رویداد یا جشنواره و نظایر آن است؛ زیرا از این طریق می‌توان جامعه محلی را به مشارکت صوری فراخواند تا بلکه در ادامه و پس از آن بتواند پله‌های بعدی مشـارکت را سِیر کند. البته این مکانیسم، یعنی تمرکز بر رویدادمحـوری، فقط در صورتی مؤثر اسـت که بـه صورتی هدفمند و دنبالـه‌دار و نه منقطع و مقطعی و با پیش‌فرض التزام به پله‌های بعدی مشـارکت، اجرا شود. امکان یا امتناع توانمندسازی در پروژه‌ها و اقدامات اجتماع‌محور شـهرداری تهران منوط به دیدن یا نادیدن ملاحظات فوق است. این جستار با هدف طرح مسئله و نوعی حساسیت‌بخشی به عرصه سـتادی تصمیم‌گیرندگان سازمان رفاه خدمات و مشارکت‌های اجتماعی و احتمالا بازاندیشی در اساسنامه و دستورالعمل‌های اجرایی پایگاه‌های خدمات اجتماعی نوشته شده است.

Arnstein, S. R. (1969). A Ladder of Citizen Participation. Journal of the American Institute of Planners, 35(4), 216–224

Rappaport, J. (1987). Terms of Empowerment/Exemplars of Prevention

World Bank (2003). Community-Driven Development: A Practical Guide

United Nations Development Programme (2009). Capacity Development: A UNDP Primer

روایت زوال میراث ملی زاگرس و الزامات تغییر پارادایم

از طرح‌های ناموفق تا مشارکت شبکه‌ای

عکس: سیدمصلح پیرحضرایان، ایرنا

سیده آل‌محمد
عضو هیئت‌علمی دانشکده حکمرانی دانشگاه تهران

پهنه رویشـگاهی زاگرس، گسـتردگی بیـش از ۳۳ میلیون هکتـاری دارد و شـامل جنگل‌هـا، مراتـع، دشـت‌ها، مناطق کوهسـتانی، باغ‌ها و مناطق سـکونتگاهی بـا حضور جمعیت قابل‌توجه در روسـتاها و شـهرهای پیرامون اسـت. جنگل‌های زاگرس با مساحتی بالغ بر پنج میلیون هکتار، نزدیک به ۴۱ درصد از کل عرصه‌های جنگلی کشـور را به خود اختصاص داده و در ۱۰ اسـتان گسترش یافته اسـت. این منطقه با حوضه‌های آبخیز شش رودخانه بزرگ کشور از جمله کرخه، دز، سیمره و هندیجان هم‌پوشانی جدی دارد و حدود ۴۰ درصد از آب‌های سطحی ایران را تأمین می‌کند و نقش حیاتی در آبیاری دشـت‌های مرکزی ایفا می‌کند. جنگل‌های زاگرس مانند سدی طبیعی، فلات ایران را در برابر حرکت توده‌های ریزگرد و بادهای سوزان و هوای گرم ناشی از بیابان‌های بین‌النهرین و شبه‌جزیره عربستان محافظت می‌کنند. همچنین زاگـرس نقش بسـیار مهمی در شـکل‌گیری و حفظ تمدن و میراث فرهنگی و طبیعی کشـور دارد. زوال این جنگل‌ها که خود را با خشـکیدگی درختان بلوط، فرسـایش شدید خاک و کاهش تنوع زیسـتی نشان می‌دهد، یک هشدار ساده نیست، یک مسـئله عمومی و تهدید امنیت ملی است که با پیامدهای بسیار جـدی آن در آینده مواجه می‌شـویم. از میان رفتـن این میراث طبیعـی و فرهنگی، یعنی نابودشـدن اسـفنج طبیعی جذب و ذخیره آب، نابودی مانع طبیعی حرکت ریزگردها، تخریب ساختار اکولوژیکی تعدیل اقلیم و مهاجرت‌های عظیم. گونه بلوط ایرانی (Quercus brantii)، گونـه غالب جنگل‌های زاگرس اسـت که عمده آن، فاقد حیات نرمال شـده اسـت. یعنی به‌جای آنکه از دانه روییده باشـند، به صورت پاجوش (شـاخه‌های رشدکرده از پای درخت قطع‌شده یا آسیب‌دیده) رشد کرده‌اند. این جنگل‌های پاجوش از نظر اکولوژیکی شکننده‌تر، کم‌تراکم‌تر و با تنوع زیستی کمتری نسـبت به جنگل‌های دانه‌زاد هستند. البته، تنوع مکانی چشـمگیری نیز وجود دارد. شـدت خشـکیدگی در جنگل‌های زاگـرس جنوبی (ماننـد کهگیلویه و بویراحمد و فـارس) که با تنش‌های اقلیمی شدیدتر و معیشت مبتنی بر دامداری متراکم‌تر مواجه هستند، به‌مراتب بیشـتر از مناطق شمالی زاگرس (نظیر آذربایجان غربی و کردستان) است.

ریشه‌های بحران: تحلیل چرخه معیوب سه‌گانه

درک بحـران زوال جنگل‌های زاگرس، مسـتلزم عبور از نگاه تک‌عاملی و پذیرش این واقعیت اسـت که تعاملی پیچیده میان چند عامل درهم‌تنیـده وجود دارد. این ریشـه‌ها، نه‌تنها به‌طور هم‌زمان عمل می‌کنند، بلکه یکدیگر را تقویت می‌کنند.

۱- ریشه اقتصادی-اجتماعی: فشـار معیشت تا فراتر از ظرفیت بوم‌سازگان‌ها

گونه بلـوط ایرانی بیشـترین تأثیرپذیـری را از عواملی چون بیکاری روسـتایی، چرای بی‌رویه و قطع شـاخه‌های زنده برای هیزم و علوفه داشـته اسـت. این عوامل مزید بر عوامل طبیعی (شدت شیب، کمبود بارش و کاهش پوشش محافظ خاک‌دانه‌ها و کربن آلی آن) شـده‌اند و آسیب‌پذیری جنگل را در مقابل آفات و بیماری‌ها افزایش داده‌اند. ژرف‌ترین لایه بحران، به وابسـتگی معیشتی شدید جوامع محلی بازمی‌گردد. استان‌های زاگرس‌نشین با دربرگرفتن حدود یک‌سـوم جمعیت کشـور و میزبانی از بیش از ۷۰ درصد جمعیت عشـایری کشـور، عمیقا به منابع طبیعی وابسـته‌اند. این وابسـتگی در قالب چرای بی‌رویـه دام (با ۳۸ میلیون رأس دام در ظرفیت ۱۸ میلیون رأس)، شـخم و کشـت دیم زیر اشـکوب جنگل، خود را نشان می‌دهد. افزایش نسبت بز در گله‌ها، به دلیل چابکی و قابلیت تغذیه از شاخه‌های درختان، فشار بر جنگل را تشدید کرده است. این روند، امکان استقرار نهال جدید را از بین برده است. به‌طوری‌که امروزه یا نهال جدید بلوط وجود ندارد یا جنگل با مشکل توده‌های هم‌سن روبه‌روست.

۲- ریشه سـاختاری-مدیریتی: میراث تمرکزگرایی و از بین رفتن حکمرانی محلی

در پس‌زمینه فشـارهای اقتصادی، شـکاف عمیق‌تری وجود دارد: فروپاشی نظام سنتی و جایگزین‌نشدن آن با نظامی کارآمد. ملی‌شـدن جنگل‌ها در دهه ۱۳۴۰، هرچند با هدف رفع تبعیض انجام شـد، عملا سـاختار مدیریت محلی و عرفی را که قرن‌ها براسـاس دانش بومی و منافع جمعی، رابطه‌ای پایدار با جنگل برقرار کرده بـود، تضعیف کرد. هم‌زمانی این رویداد با اصلاحات اراضـی و از بین رفتن حکمرانی محلی، بـه رغبت جوامع برای تغییر کاربری اراضی ملی و تثبیت مالکیت فردی انجامید. با وجود گستردگی جغرافیایی و تعداد بالای بهره‌برداران، مدیریت دولتی توان جایگزینی نظام‌های عرفی را نداشـت و هزینه‌های سنگین ایـن ناکامی بر دوش طبیعت باقی ماند. طرح‌های اجراشـده در زاگرس، عمدتا کارشـناس‌محور، سـلبی و بخش‌محور بوده‌اند. الگویی تکراری از مداخلات فاقد پشتوانه اجتماعی و ناهماهنگ با ساختارهای عرفی بر جای مانده است که گویای شکاف تاریخی میان برنامه‌ریزی دولتی و واقعیات میدانی اسـت. این مداخلات مدیریتی به شرح زیر است:

- نخسـتین مداخـلات مدیریتـی از طرح‌هـای زغال‌گیری (۱۳۴۱-۱۳۵۱) آغاز شـد که صرفا بر بهره‌برداری از درختان برای تولیـد زغال متمرکز بود و هیچ برنامه احیایی برای جنگل در نظر نداشت.
- سـپس طرح‌های قـرق و احیـا (۱۳۵۲-۱۳۵۸) با هدف حفاظت فیزیکی در سـطح حـدود ۴۵۰ هزار هکتار اجرا شـد، امـا به‌دلیل عدم ارائه جایگزین معیشـتی برای جوامع محلی با موفقیت همراه نبود.
- طرح جنگل‌داری مقدماتی جامع (۱۳۶۲) برای نخستین بار بخـش مطالعات اجتماعی و اقتصادی را اضافه کرد، اما از نتایج این مطالعات در برنامه‌ریزی عملی استفاده نشد.
- طرح‌هـای بهره‌بـرداری از محصـولات غیرچوبـی (۱۳۶۳-۱۳۷۰) با تشکیل تعاونی‌های بهره‌برداری همراه شد، اما ضوابط احیایی آن به درستی اجرا نشد.
- طرح مدیریت منابع جنگلـی (۱۳۷۵) تنها طرحی بود که اجتماعات محلی در برنامه‌ریزی و اجرای آن در قالب تعاونی‌های جنگل‌نشین نقش داشـتند، اما عمر کوتاه یک‌ساله آن، تجربه‌ای موفق نساخت.
- برنامه ملی نهضت سـبز (۱۳۸۰-۱۴۰۰) دیگر برنامه ملی بود که در زاگرس اجرا شد، اما ارزیابی ملی از نتایج آن در دسترس نیست.
- طرح طوبی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) که با هدف توسعه جنگل‌کاری و تبدیل یک میلیون هکتار از اراضی مسـتعد به باغ و جنگل آغاز شـد، به دلیل مشکلات مالی و اجتماعی، تنها ۱۲ درصد از هدف خود را محقق کرد و متوقف شد.
- طـرح ملی صیانت از جنگل‌های زاگرس (۱۳۸۲ و مصوب ۱۳۸۴) بـه عنوان طرحی چندمنظوره با اهداف احیای پوشـش گیاهـی، خـروج دام از مناطـق دارای زادآوری طبیعی، تجمیع آبادی‌های کم‌جمعیت و توانمندسازی جوامع محلی تدوین شد، اما با موفقیت چندانی همراه نبود.
- برنامه راهبردی جنگل‌های کشور (۱۳۸۷) و طرح کنترل و مقابله با پدیده خشکیدگی بلوط (۱۳۹۲) از دیگر اقداماتی بودند که به اجرا درآمدند، اما نتوانستند روند زوال را متوقف کنند.

در مجموع، حداکثر پوشش اجرایی این طرح‌ها به ۱۷ درصد مسـاحت کل زاگـرس رسـیده و تاکنون سیاسـت مدونی برای مدیریت جامع جنگل‌های زاگرس وجود نداشـته اسـت. اگرچه جنگل‌های زاگرس برای سـرزمین ما، ماهیت حفاظت و حمایت خدمات اکوسیسـتمی دارند و هرگز تـوان طرح‌های جنگلداری (با هدف تولیدات چوبی) شـبیه جنگل‌های انبوه شـمال کشور را ندارنـد، اما در چند سـال اخیر، رویکـرد جنگلداری اجتماعی (Social Forestry)، بـه عنوان راه‌حل خـروج از بحران زاگرس از سوی سـازمان متولی مطرح شده اسـت. با این حال، رویکرد پیشنهادی، در بهترین حالت، فقط در سطوح نخست و دوم از پنج سـطح مشارکت (یعنی مشـارکت مالی یا کاری و مشورت) قرار دارد. بر اساس مدل سلسله‌مراتب مشارکت که برگرفته از نظریه هم‌گردانی (Co-management) و نردبان مشـارکت آرنشـتاین است، مشـارکت جوامع محلی در مدیریت منابع طبیعی، طیف پنج سطحی دارد:

- مشارکت مالی یا کاری (Contributing money or labor) که در آن جوامع به عنوان نیروی کار اجرایی یا تأمین‌کننده بخشی از هزینه‌ها در طرح‌های از پیش طراحی‌شده حضور دارند.
- مشورت (Consultation) که در آن نظرات جوامع دریافت می‌شـود، اما هیـچ ضمانت اجرایـی برای لحاظ‌شـدن آنها در تصمیم‌گیری نهایـی وجود ندارد و قدرت تصمیم‌گیری همچنان در دست نهاد دولتی باقی می‌ماند.
- رضایـت پیشـین، آزادانـه و آگاهانـه (Free Prior & Informed Consent) که در آن جوامع حق رأی و موافقت آگاهانه با پروژه‌هایی را دارند که بر منابع و معیشـت آنها تأثیر می‌گذارد.
- هم‌گردانی (Co-management) که در آن خط‌مشی‌گذاری، برنامه‌ریزی، اجرا و پایش به طور رسـمی با مشـارکت گروه‌های ذی‌نفع کلیدی انجام می‌شود و قدرت به اشتراک گذاشته می‌شود
- مدیریـت با محوریـت اجتماعات محلـی (Community based Management) که در آن جوامع محلی به طور مستقل یا با حداقل نظارت دولت، مدیریت منابع را بر عهده دارند.

تحلیل شـبکه اجتماعی و نهادی، ابعاد هشداردهنده‌تری از شـکاف را آشکار می‌کند. تراکم پایین شـبکه و نفوذپذیری ناچیز آن، نشان از نبود همکاری پایدار و خوشه‌های ارتباطی مؤثر دارد. تمرکزگرایی درجه بالا به این معناست که تصمیم‌گیری در وزارت کشور، سـازمان برنامه و بودجه و سازمان منابع طبیعی متمرکز شـده، در حالی که نهادهای محلی، تشـکل‌ها و سـازمان‌های مردم‌نهاد در حاشـیه قـرار دارنـد. نتیجه، سـاختاری متمرکز، ناهماهنگ، ناهمبسـته و نامنسجم بوده اسـت. در این شرایط با نبود نظارت مؤثر، طیف گسـترده‌ای از فعالیت‌های تخریب‌گرانه شـکل گرفته است که هریک به‌نوبه خود، ضعف ساختاری را به رخ می‌کشند:

- قطع درختان برای سوخت و زغال که در غیاب جایگزین‌های انرژی و نظارت بر بهره‌برداری رخ می‌دهد
- آتش‌سـوزی‌های عمدی (و غیرعمـدی) که به دلیل خاک عریان‌تر و خشک‌تر، دامنه‌ای فراتر یافته است
- بهره‌برداری از معادن و سنگ‌شکنی که با مجوزهای بخشی و بدون ارزیابی اثرات محیط‌زیستی انجام می‌شود
- احداث جاده‌ها که بدون ملاحظات اکولوژیکی، دسترسی به مناطق بکر را فراهم کرده است
- تبدیـل جنگلـی بـه کشـاورزی و مسـکونی در نتیجـه سیاست‌های تشویقی ناهماهنگ و نبود آمایش درست سرزمین
- زمین‌خـواری و ادعاهای مالکیت اجدادی روزافزون در خلأ نظارت قضائی و اجرایی مؤثر
- طرح‌های توسعه گردشگری بدون ارزیابی توان اکولوژیکی که به ساخت‌وساز در مناطق حساس دامن می‌زند
- مداخـلات حفاظتی نادرسـت در اراضـی جنگلی مانند سم‌پاشـی‌های غیراصولی که به‌جای نابودی آفات بلوط (مانند پروانه برگ‌خوار سفید بلوط)، بیشتر سبب نابودی حشرات دشمن این آفات شده است.

۳- ریشه دانشی-پژوهشی: گسست معرفتی و شکاف آموزشی

سـومین ریشـه بحران، در غفلت نظام پژوهش و آموزش از ابعاد انسانی و اجتماعی نهفته است. سهم تحقیقات اقتصادی-اجتماعی از کل پژوهش‌های جنگل در کشور، کمتر از پنج درصد اسـت. این در حالی است که شناخت بحران زاگرس، بدون درک عمیق از ساختارهای اجتماعی، الگوهای معیشتی و منافع جوامع محلی ناممکن است. از بدو تأسیس مؤسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع، از ۱۰۵۰ پروژه خاتمه‌یافته، فقط ۳۲ درصد مربوط به حوزه زاگرس اسـت که متناسب با سـهم ۴۱درصدی آن از جنگل‌های کشور نیست.

نظام آموزشـی دانشـگاهی نیز با غفلت از علوم اجتماعی و ندیدن روش‌های تحقیق کیفی، نسـلی از کارشناسـان را پرورش داده که درک عمیقی از مسـائل انسانی پشـت بحران ندارند. از ۸۷ واحـد تخصصی دوره کارشناسـی جنگلداری فقط دو واحد درسـی به مسائل اجتماعی-اقتصادی اختصاص دارد. متأسفانه گرایش مسـائل اجتماعـی اقتصادی جنگل در دانشـکده منابع طبیعی دانشـگاه تهران که تنها تلاش نظام‌مند در این زمینه بود، در بازنگری سـال ۱۳۹۶ وزارت علوم حذف شـد. به علاوه جای «ارزیابی و ارزش‌گذاری خدمات اکوسیستمی چهارگانه (تولیدی، تنظیمی، فرهنگی و پشـتیبانی)» به عنوان سـرفصل اصلی در درس اقتصاد محیط زیسـت و اقتصاد جنگل، خالی اسـت. پس در ادامه این ارزش‌ها به شـکلی نظام‌مند در حسـاب‌های ملی نیز لحاظ نمی‌شـوند. این گسست معرفتی سـبب شده بسیاری از مداخـلات، نه‌تنها راهگشـا نباشـند، بلکه با نادیده‌انگاشـتن واقعیت‌های اجتماعی، به بحران دامن بزنند.

۴. تغییرات اقلیمی: موتور شتاب‌دهنده

در کنار این سـه ریشـه، تغییـرات اقلیمی به عنـوان عامل شتاب‌دهنده چهارم عمل می‌کند. افزایش دما، کاهش بارش‌های مؤثر و وقوع خشک‌سالی‌های مکرر، تنش آبی را بر درختان بلوط تشدید و آنها را در برابر آفات و بیماری‌ها آسیب‌پذیرتر کرده است.

ضرورت تغییر پارادایم حکمرانی: از مدیریت متمرکز بخشـی به حفاظت و مدیریت مشارکتی

آنچـه زاگرس نیاز دارد، گذار از مدیریت متمرکز و بخشـی به پارادایم حفاظت و مدیریت مشـارکتی بوم‌سـازگان‌ها به عنوان چارچوبی جامع و یکپارچه است که بر اصول زیر استوار است:

۱. حکمرانی مبتنی بر شـبکه به‌جای سـاختار عمودی فعلی: این سازوکار باید با حداکثر انطباق بر نهادهای موجود (از جمله نیرو، جهاد، راه، کشور، نفت و سـازمان برنامه) و ساختارهای عرفی و بر اساس تحلیل مسئله‌محور و مشارکت گروه‌های کلیدی در هر منطقه طراحی شـود. پیش‌نیاز آن، انسـجام داخلی در سازمان منابع طبیعی و هماهنگی فرابخشـی با سـایر نهادها و جوامع محلی است. این رویکرد، سـازمان متولی را از ساختاری دفاعی به ساختاری مطالبه‌گر با پشتوانه مشارکت عمومی تبدیل می‌کند.

۲. برنامه‌ریزی معیشت‌محور به‌جای طرح‌محور: برنامه‌ریزی باید از سامان‌های عرفی (ییلاق، قشلاق، میان‌بند، ایل‌راه و روستا) آغاز شود. توانمندسـازی جوامع با آموزش و معیشت‌های جایگزین، سپردن نظارت بر قرق به آنان و جایگزینی سوخت چوب با انرژی خورشـیدی و گازرسانی، امکان‌پذیر است. احیای بوم‌سازگان‌های زاگرس اگرچه ابتدا نیازمند تأمین منابع مالی قابل توجه اسـت، اما فرصت‌های شـغلی و منافع اقتصادی فراوانی ایجاد می‌کند. جنگل‌کاری و احیای جنگل‌ها یکـی از کم‌هزینه‌ترین و مؤثرترین راه‌های مقابله با تغییرات اقلیمی و سرمایه‌گذاری با نرخ بازدهی بالاست که عموم جامعه، به‌ویژه گروه‌های به حاشیه رانده‌شده، آسیب‌پذیر و فقرا، از آن بهره‌مند می‌شوند.

۳. تفکر منطقه‌گـرا و عدالت در تخصیص: نمی‌توان برای همه مناطق نسخه‌ای یکسان پیچید. برنامه باید متناسب با شرایط هر منطقه بومی‌سازی شـود. مناطق با مسائل کمتر، مستعد اجرای فوری‌تر هستند و مناطق بحرانی نیازمند مداخلات جدی‌تر دولت (توانمندسازی و سرمایه‌گذاری جایگزین) هستند.

۴. تأسـیس صندوق ملی حفاظت از بوم‌سـازگان‌های زاگرس: مهم‌ترین عامل تخریب، فقر و توسـعه‌نیافتگی اسـت و رفع آن نیازمند سرمایه‌گذاری کلان، فراتر از توان سازمان منابع طبیعی و آبخیزداری کشور است. لازم است صندوق ملی با ساختاری شفاف و پاسـخ‌گو تأسیس شود و منابع مالی را خارج از فرایندهای رایج بودجه‌ریزی با مشارکت‌های مردمی و خیرین، مسئولیت اجتماعی شـرکت‌ها (Corporate Social Responsibility)، حسـاب‌های سـبز، جرائم تخریب، منابع بین‌المللی و درصدی از درآمد آب و برق تأمین و آن را صرف مشـاغل جایگزین، توانمندسازی جوامع و برنامه‌های حفاظت و احیا کند. خارج از فرایندهای رایج یعنی با استقلال عملیاتی و نظارت شورای عالی حفاظت محیط زیست یا سـتاد ملی مدیریت بحـران، به‌گونه‌ای که از مـوازی‌کاری با بودجه‌های عمرانی دستگاه‌های اجرایی جلوگیری شود.

خبر

شناسایی ۴۰۹ ماده مخدر جدید در ایران

ایسنا: مدیر کل حقوقی و امور مجلس ستاد مبارزه با مواد مخدر با اشاره به اینکه در حال حاضر حدود ۴۰۹ نوع ماده مخدر، روان‌گردان و ترکیبات جدید در ایران شناسایی شده که در فهرست قانونی ایران وجود ندارند، می‌گوید: «در لایحـه اصلاحـی پیش‌بینـی کرده‌ایم سازوکار به‌روزرسـانی فهرست مواد مخدر متناسب با نیازهای روز اصلاح شود». محمد ترحمی به موضوع به‌روزرسـانی فهرسـت مـواد مخـدر و روان‌گردان‌ها می‌پـردازد و می‌گوید: «یکـی از ضروری‌ترین محورهای اصلاح قانون، به‌روزرسـانی فهرسـت مواد مخدر و روان‌گردان‌هاست؛ زیرا این فهرست از سـال ۱۳۸۹ تاکنون به‌روزرسـانی نشـده است. در حال حاضر نزدیک به ۴۰۹ نوع ماده مخـدر، روان‌گردان و ترکیبات جدید در ایران شناسایی شـده که در فهرست قانونی ایران وجود ندارند. در گذشـته معمولا مواد را در سـه گروه اصلی مواد مخدر، روان‌گردان‌ها و محرک‌ها دسـته‌بندی می‌کردیم، اما امروز نه‌فقـط در ایـران، بلکه در سراسـر جهان بـا پدیده‌ای به نـام «روان‌پویاهـای جدید» مواجه هسـتیم. بسـیاری از این مواد آثار و عوارضـی به مراتب شـدیدتر از مواد مخدر سنتی یا صنعتی شناخته‌شده دارند و از نظر نوع تأثیرگـذاری نیز با مـواد قبلی متفاوت هسـتند». به گفته او، البته همـه این مواد الزاما جدید نیستند. برای مثال برخی از آنها مانند قارچ‌های موسوم به «مجیک ماشروم» یا قارچ‌های جادویی از گذشـته نیز در برخی جوامع مورد اسـتفاده قـرار می‌گرفتند، اما با گذشـت زمان و افزایش آگاهی نسبت به آثار مخرب و پیامدهای پزشکی و اجتماعی آنها، محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های بیشتری برای مصرف‌شـان ایجاد شده است. بخش عمده روان‌پویاهای جدید ماهیت سـنتزی و شیمیایی دارند و از ترکیب و سنتز چند ماده مختلف تولید می‌شـوند؛ موادی که با نام‌ها و آثـار جدیـد وارد بازار می‌شـوند. در حال حاضر ۴۰۹ ماده از این دسـته در فهرسـت مواد مخدر و روان‌گردان‌های کشـور وجود ندارند و ایـن موضوع یک خلأ قانونی جدی ایجـاد کرده اسـت. او ادامـه می‌دهد: «در چنین شرایطی اگر پرونده‌ای درباره این مواد تشکیل شـود، قاضی ممکن است به دلیل نبود عنـوان مجرمانه مشـخص در قانون، امکان برخورد مؤثر با آن را نداشـته باشـد؛ نمونه بارز این مسـئله درمـورد ماده مخدر شیشـه رخ داده است که از سال ۱۳۸۳ وارد چرخه مصرف کشـور شـد، اما ممنوعیت قانونی آن تا سـال ۱۳۸۹ به طول انجامید و در این فاصله، دستگاه قضائی با خلأ قانونی مواجه بـود. اکنون نیز وضعیت مشـابهی درباره بسیاری از مواد جدید وجود دارد و لازم است هرچه سـریع‌تر فهرست مواد مخدر و روان‌گردان‌ها به‌روزرسـانی شـود. علاوه بر به‌روزرسانی فهرست، شیوه به‌روزرسانی آن نیـز نیازمند اصلاح اسـت. در قانون فعلی پیش‌بینی شـده هر تغییر در فهرست مواد باید به تصویب مجلس شـورای اسـلامی برسـد». مدیر کل حقوقـی و امور مجلس ستاد مبارزه با مواد مخدر می‌گوید: «اگر قرار باشد برای هر ماده جدید مسیر قانون‌گذاری مستقل طی شـود، تصویب فهرستی شامل صدها ماده ممکن اسـت سال‌ها زمان ببرد. بسیاری از کشـورها اختیار به‌روزرسانی این فهرسـت‌ها را به سـتادهای ملی مبارزه با مواد مخدر یا وزارتخانه‌های بهداشـت خود واگذار کرده‌اند تا بتوانند متناسب با تحولات بازار مواد مخدر، واکنش سـریع‌تری داشته باشند. همان‌گونه که وزارت بهداشت درباره داروهـای مجـاز و غیرمجـاز تصمیم‌گیری می‌کنند، در حوزه مواد مخدر و روان‌گردان‌ها نیز می‌توان سازوکاری طراحی کرد که فرایند به‌روزرسانی فهرسـت‌ها سریع‌تر و کارآمدتر انجام شـود». او در پاسخ به پرسشی درباره تفاوت روان‌پویاهای جدید با روان‌گردان‌های شناخته‌شـده توضیح می‌دهـد: «در برخی موارد آثـار تخریبی این مواد حتـی از مواد مخـدر و روان‌گردان‌های شناخته‌شـده نیز بیشتر است. اساسا یکی از دلایل اصلی مبارزه با مواد مخدر، روان‌گردان‌ها و محرک‌ها، آثار مخربی است که این مواد بر سلامت فردی، امنیت اجتماعی و اخـلاق عمومی جامعه برجای می‌گذارند. برای مثال مصرف شیشه یا مت‌آمفتامین می‌تواند افراد را به سـمت ارتکاب جرائم خشـن و جنایت‌های هولناک سوق دهد. موارد متعددی وجود داشته که افراد تحت تأثیر توهمات ناشـی از مصرف این مـواد مرتکب قتل اعضای خانواده خود شده‌اند. شخصی که تحت تأثیر این مواد قرار می‌گیرد ممکن اسـت درک خود از واقعیت را از دست بدهد و رفتارهایی انجام دهد که در شـرایط عادی حتی تصـور آن نیز ممکن نیست. این موضوع نشـان‌دهنده شدت آثار تخریبی برخی مواد روان‌گردان است».